بدون عنوان

شماره پرسش: ۱۴۱۸

تاریخ ارسال پرسش: ۰۶:۰۰:۰۰ ۱۳۹۰/۹/۲

متن پرسش

بسم الله الرحمن الرحیم: سلام عرض می کنم خدمت استاد گرامی...اون طوری که خودم از خودم برداشت کردم فکر می کنم که ارتباط قلبی با ائمه نمی تونم برقرار کنم مثلا در مورد مصیبت حضرت حسین و وقایع کربلا سوالاتی دارم که هیچ گاه حل نمی شوند یعنی می رم سراغ کتاب های مختلف دلایل عقلی عظمت واقعه ی عاشورا رو می خونم و قانع می شم اما همین که می خوام ارتباط قلبی برقرار کنم دوباره اون دلایل از ذهنم می ره مثل این که اصلن وارد دلم نشده بوده و می گم خب که چی؟چرا این مصائب عظیم هستند و چرا اعظم هستند زیارت عاشورا رو به سختی می تونم بخونم چون درک نمی کنم اعظم مصابی یعنی چه؟اگر مصیبت هایی هست که جسما وارد شده مصائی بالاتر از این در تاریخ بوده و اگر از نظر معنوی هست و ضایعه ای که به اسلام و حرمت مقام انسان کامل وارد شده خب مظلومیت حضرت زهرا و حضرت علی آیا بالاتر از این نیست؟جزوه ی کربلا سیران عشق الهی رو هم خونده ام قبول دارم اما در دلم باور ندارم عشق به دلم راه نداره نمی دونم ایراد کار از کجاست.اگر مسئله ای از طریق عقلی و منطقی برام ثابت بشه باهاش ارتباط برقرار می کنم و از طرفی هم اگر ثابت هم بشه باز هم یک چیزی در درونم کمبود احساس می کنم و نمی دونم این به چه دلیلی هست من خیلی نگران هستم که نمی تونم کربلا و عشق در کربلا رو درک بکنم. این خصوصیات در من هست که دلتنگ دیگران نمی شم مگر این که کاری رو ازشون انتظار داشته باشم اون حس محبتی که دیگران نسبت به هم دیگر دارند رو من ندارم و آیا می شه گفت اگر من بخوام در مسیر سیر الهی قرار بگیرم چون وجه محبت رو ندارم شاید نتونم به طور کامل به ظرفیت خودم برسم؟ یا محبت ویژگی فطری برای همه ی انسان هاست.من آدم ایده آلیستی هستم و حتما می خوام از بعد عشق و محبت وارد دین بشم اما الان که این موضوع رو در درون خودم پیدا نمی کنم نمی دونم چه کار باید بکنم. اگر بنا به فرموده شما در جزوات نهایت ظرفیت وجود انسان در عشق و بندگی از روی عشق و حب در کربلا اتفاق افتاده و من نتونم این مسئه رو بچشم چه خسران بزرگی است.غالبا در مراسمات روضه حضرت اباعبدالله دلم می گه خب این ها که گریه نداره برای چی باید گریه بکنم اما با عقلم اون دلایل رو می چینم و خودم رو به گریه وادار می کنم. وقتی به مسئله ی ظهور فکر می کنم و دلایل عقلیش رو بررسی می کنم می گم خب ما منتظر انسان کاملی هستیم تا بیاد و شرایط رو مهیا بکنه برای بندگی کردن به طور کامل اما چه لزومی داره ما دلباخته ی چنین انسانی باشیم مگر نمی شود منتظر بود اما دلباخته نبود؟ آیا این سوال هایی که من دارم مثل همون مسئله ای نیست که شما در آشتی با خدا اشاره کرده اید که کسی که می گه که چی؟ چون به هدفش در زندگی نرسیده شاید چون من در درون

محبت قرار ندارم و محبت رو نچشیدم این سوالات رو می پرسم. ممنون می شم لطف بفرمایید و راهنمایی بکنید.

متن پاسخ

باسمه تعالی؛ علیک السلام: در مورد ارتباط با حقیقت کربلا پس از آن‌که رعایت حرام و حلال الهی را دنبال کردید یک نحوه یگانگی با حضرت اباعبدالله«علیه‌السلام» پیدا می‌کنید و آن حضرت را جنبه‌ی ایده‌آل خود احساس می‌نمائید و طبیعی است که در چنین حالتی انعکاس شوق اُنس با حضرت همان اشک است که در جواب سؤال ۱۴۱۷ به آن پرداخته شده. در ضمن محبت به اهل بیت«علیهم‌السلام» را با معرفت به مقام قدسی آن‌ها می‌توان به‌دست آورد . سعی بفرمایید در مورد حقیقت نوری اهل بیت«علیهم‌السلام» مطالعاتی داشته باشید تا إن‌شاءالله شوق اُنس با حضرت صاحب‌الأمر«عجل‌الله‌تعالی‌فرجه» نیز در شما صورت منطقی به‌خود بگیرد. موفق باشید